

از سرمدمداران عشق بود



کامبیز گلیباف
بزرگ‌پیشگام سینماتارو تلوزیون

پرویز از نسل هنرمندان عاشق بود. تنها چیزی که ما را به عرصه تئاتر کشاند و همچنان نگاه داشت عشق بود؛ بی آنکه حتی برای لحظه‌ای خیال شهرت و پول گریبان‌مان را بگیرد. هنوز اجراهای آن سال‌ها دور در خاطرم مانده، وقتی پیش از به روی صحنه رفتن به ما می‌گفتند که احمد شاملو با فلان چهره شاخص ادبی- هنری به تماشای کارمان آمده‌ود در سالن نشسته، چه حالی می‌شدیم! اقدر بزرگان را می‌دانستیم و آنقدر

جز حیف چه داریم برای گفتن



امیر راد
کارگردان

مرگ این بار، ناجوانمردانه‌تر از همیشه پرویزورحسینی را از ما گرفت و تاتش‌های نیم پزشکی و کادر درمان، متأسفانه بی نتیجه ماند و باز هم در ادامه روزهایی شوم، انسانی والا و هنرمندی درجه یک را از دست دادیم. از نزدیک شاهد بودم که نیم پزشکی از خرد و کلان، چطور پروانه‌وار دور او می‌چرخید تا شمع حیاتش را روشن نگه دارند و از هیچ کاری در این مسیر دریغ نکردند و باید واقعا از آنها تشکر کنم برای این همه دلسوزی و حمیت. پرویزورحسینی برای من یک دوست و همکار قدیمی بود. مردی که شاید کمتر بتوان تلخیصش را جایی پیدا کرد؛ آنقدر بی حاشیه و آنقدر منظم و منضبط که زندگی و زیستش را تبدیل به یک زندگی هنرمندانه با استانداردهای ویژه اخلاقی کرده‌بود. همه این خصایص اخلاقی از اوانسانی برجسته ساخته بود و هیچ کس را نمی‌توانیم پیدا کنیم که کوچک‌ترین بی‌احترامی را از پرویز دیده‌باشد. زندگی‌اش خالی از اندوه نبود اما وقتی می‌خواست کار کند تمام توان و انرژی‌اش را متمرکز کار می‌کرد و به نوعی کار درمانی شیوه‌ای بود که او همیشه در زندگی به یک سرت و هر جا هم وارد گود می‌شد چنان با خودش انرژی و توان می‌آورد که دیگران را هم ترغیب می‌کرد بهترین کار خود را ارائه‌دهند. اگر بخواهم خلاصه‌اش کنم (چون حرف زدن درباره پرونده حرفه‌ای پورحسینی در این مجال اندک نمی‌گنجد)، رفتن او رفتن یک انسان والا و عزیز بود و هنرمندی با استعداد و بی‌پدیل که با بزرگان بسیاری چه در حوزه سینما و تلوزیون کار کرد و خوش درخشید. من هم در نمایش «دکتر فاستوس» (که هم روی صحنه رفت و هم به صورت تله‌تئاتر ضبط و پخش شد) و هم «ماهان کوشیار» افتخار همکاری را با او داشتم و به جد می‌گویم که این دو تجربه، جزو بهترین تجربه‌های من بود. من هرگز از پرویز پورحسینی در هیچ کدام از عرصه‌هایی که کار کرد، اثر ضعیفی ندیدم و خیلی هوشمندانه قبول نقش می‌کرد و با اینکه اگر به پرونده کاری‌اش نگاه کنیم منوچه پرکار بودنش می‌شویم اما این نکته هم حتماً توجه را جلب می‌کند که این کارها اصولاً کارهایی درخشان بوده‌اند. به هر روی فقدان شخصیتی مثل او فقدان کمی نیست و جز اینکه آدم این روزها فقط ورد زبان و در دلش کلمه «حیف» می‌آید. واقعاً ناگوار است.

دردا از آن همه دردی که کشید



منیره ممامی
کارگردان تئاتر

حرف زدن از مرگ عزیز یی مثل پرویز واقعاً آنقدر برابم سخت است که نمی‌دانم چه باید بگویم و چطور؛ یک بازیگر درخشان با یک زندگی سخت و دردناک که شاید کمتر کسی از آن خبر داشته باشد مگر نزدیک‌اش. آشنایی من با پورحسینی آشنایی یک بی‌دوروزه‌ای نبود، بلکه به یک تاریخ طولانی برمی‌گشت و روزگاری که در اداره تاتر با هم همکار بودیم و دوست. دهه هفتاد وقتی از آمریکا برگشتم دوران رونق ضبط و پخش تله‌تئاتر در ایران بود و همان زمان هم تلوزیون از من خواست تله‌تئاتری را ضبط کنم و من هم برای بازی در این نمایش که «خانه عروسکی» («اییس» «بود از پرویز برای بازی دعوت کردم. واقعا سخت است این کلمه را درباره آدمی مثل او و زندگی‌اش بگویم اما پرویز واقعا و اصولاً آدم بدشالسی بود و مصیبت‌های زیادی سرش آمد؛ همان دوره همسرش فوت کرد و بسیار بسیار به لحاظ روحی در هم شکسته بود و به فاصله کمی هم مادر عروس‌اش که باعث آشنایی اوو همسر مرحوش شده بود به سرطان مبتلا شد و از این‌ها و ارا واقعا به لحاظ روحی تنها و رنجور کرده بود. با این حال، به بهترین وجه ممکن از نبوغ و استعداد بازیگری‌اش برای ایفای نقش کمک گرفت و خوش درخشید اما همه مای دانستیم که او چه روزهایی را سپری می‌کند؛ روز به روز هم تئاتر شد و زمانه هرگز با نوساخت و کر نه باید بسیار بزرگ‌تر و درخشان‌تر از این می‌شد که از او می‌دانیم و می‌شناسیم. همه کسانی که او را حتی یک بار دیده باشند می‌دانند که پرویز پورحسینی یک چمنتمن تمام عیار بود که هیچ وقت غرور و تکبر و خودبرتربینی نداشت و شخصیت عارف مسلکی داشت که تمام انرژی مثبت می‌شد از چشم‌های محجوبش گرفت. آدم نمی‌داند چه بگوید؛ واقعا نمی‌دانم... به او که فکر می‌کنم در کنار دوشادوش هنرش، بدقیایی هایش را به یاد می‌آورم و تنهایی هایش را. نه مدام، اما احوال پر س هم بودیم و چند وقت پیش هم قرار شد که با جمشید ملک‌پور شروع به یک کار تازه کنند؛ پرویز از جمشید خواسته بود که با هم دوباره کار کنند و تیم را هم چیده بودند و قرار شده بود به همراه اکبر زنجانیپور و جهانگیر الماسی و همسر من دوباره دور هم جمع شوند و نقش خوانی و تمترین کنند. اتفاقاً همان روزی که قرار بود نمایشمان را در تماشاخانه مشایخی دور خوانی کنند خودش رنگ زده بود به دوستانش و گفته بود شرایط کرونا به نحوی است که برای رعایت حال و سلامتی، بهتر است فعلا دور هم جمع نشویم. اینقدر وسواس داشت و مراقب حال خودش و دوستان و عزیزانش بود و واقعا نمی‌فهمم و نمی‌دانم چطور و از چا خودشن به این بیماری لعنتی مبتلا شد... فقط می‌توانم بگویم حیف از پرویز پورحسینی و در دا از آن همه دردی که کشید و اکیداً دلم می‌خواهد به همه سفارش کنم که مراقب خودشان باشند تا بیش از این قربانی ندهیم.

دیگر نمی‌خواهم مرگ کسی را تسلیت بگویم



منیره حکمت
فیلمساز

باید گفت. راجع به او بسیار باید گفت. درباره او کتاب‌ها باید نوشت. شبیه او کمتر دیده می‌شود در این سال‌ها. در زمانه‌ای که هیچ اصولی سرجای خودش نیست. اوامامی دانست کجا ایستاده و چه می‌کند. پرویز پورحسینی به‌عنوان هنرمند چه خوش نشسته بود در این جایگاه با آن رفتار و مدارای گنگه و درک درستش از هنر. در بازار مکاره امروز که سینما به‌عنوان هنر مفهوش را از دست داده برای اوسینما همان سینما بود و همان هنر. هنر، هنر بود. کاسی نبود. اولویت سینما بود و اخلاق حرفه‌ای و مدارا و دغدغه مسائل مالی در درجه چندم انتخاب بود. رفتار و اخلاق حرفه‌ای‌اش آنقدر احترام برانگیز بود که دائم از روی می‌کردم کاش جوان‌ها یاد بگیرند از پرویز پورحسینی؛ حداقل بفهمند که داشته‌هایش چقدر زیاد است و او با این همه دارایی چه میزان متواضع بود. اهل شو و شجاعت و نمایش نبود. درگیر مغلطه‌های عجیب این روزهای سینما نبود. پورحسینی حیف بود برای این سینما. می‌دانم که مردم اصالت جایگاه او را درک می‌کنند. شاید زمانی فریب دنیای رنگارنگ مجازی را بخورند اما مایات کرده‌اند که برای آنها هنرمند با هنرش ماندگار است. کسانی که با شواهی پرویزا گنا زیاد دیده می‌شوند عمر و وقت حضورشان کوتاه است. پرویز پورحسینی بزرگ بود و بزرگداشتی برای او، یادگاری کوچک از همکاری من با او در «جاده قدیم» بود. جای آنهایی که نیامدند بی رحمانه خالی بود. فقدان تمام لحظاتی هستم که با او بودم و با آثار او. روزگار غم انگیزی است و آدم‌های تنهایی شده‌ایم؛ تنها با بیماری، تنها با مرگ، تنها با زندگی. همه در یچه‌ها پنجره‌ای است رویه خیابان و رویه پنجره‌هایی که کسی از کسی خبر ندارد. به نوبت به‌تسلیم که نوبت یک ما کی فرا برسد. منتقد از عملکرد آنهایی که همتی برای مکار گرو تا نکرده‌اند سوگوار داغ عزیزانمان شده‌ایم. هر روز با ترس و وحشت موبایل‌هایمان را روشن می‌کنیم. صفحات اینستاگرام‌مان شبیه صفحات آگهی ترحیم شده‌است. دیگر نمی‌خواهم مرگ کسی را تسلیت بگویم. خسته‌ام. می‌خواهم به خودم بیاورم که پرویز پورحسینی و همه آنهایی که بهانه تلخ رفتنشان در صفحات اینستاگرام هم‌نشین هم شده، آن دور‌هایک جایی دارند زندگی می‌کنند.

ادای احترام به مردی که سکوت را بلد بود



ندا انظامی
دیپلر گروه فرهنگی

سال ۱۳۶۴ بود و تلوزیون فقیر، اما بخش تله‌تئاتر «دکتر فاستوس» دنیای دیگری را به روی مخاطبان جدی برانم‌های تلوزیون باز کرد. مردی با نگاه نافذ و صورتی استخوانی و روش را به شیطان (با بازی درخشان مرحوم جمیله شیخی) فروخت تا عالم بیاموزد. دنیا در مقابل دکتر فاستوس تعظیم کرد و او لذت دنیوی را چشید. اما لحظه مرگ، دکتر فاستوس جوان ناگهان پیر شد. بازی این مرد چنان چشمگیر بود که روح شیطانی را باورپذیر

غرق شور و اشتیاق می‌شدیم که نمی‌دانستیم چطور نقش‌مان را اجرا کنیم. شاید همین مسأله بود که در نهایت منجر به معرفی چهره‌هایی ماندگار به عرصه هنرمان شد؛ هرچند که امروز هم بین جوانان کم نیستند هنرمندانی که تنها به صرف عاشقی قدیم به کار می‌گذارند. پرویز در عرصه‌های سینما و تلوزیون هم کار کرده بود، با این همه بی‌شک یک تئاتری بود و من بعد از پنجاه‌سالی که از نخستین دیدار ودوستی‌مان می‌گذرد نمی‌توانم او را به غیر از این هنر بشناسم. اما از مهم‌ترین دلایلی که او را متمایز از دیگران می‌کرد تمرکز عجیبی بود که بر حرکات بدنش موقع بازی داشت؛ ویژگی خاصی که برخورداری از آن برای یک تئاتری غنیمت بزرگی است. افزون بر این اهل

کرونا پرونده درخشان پرویز پورحسینی را هم برای همیشه بست

رفتن در روزگار غریبانه رفتن

محسن بالاحسنی

خبرنگار

سه سال پیش بود که برای تماشای نمایشی رنگ‌زدم و آن مرد نازنین با خوش خلقی بسیار تا شنید کار، کار جوان‌هاست و مشتاق دیدارش هستند، قبول حضور کرد و با همان خنده‌های محبوب آمد و تا آخر تئاتر به تماشاشت. پرویز پورحسینی می‌گفت خیلی دیگر حوصله که عیار بازیگری را چه در تئاتر چه در سینما و تلوزیون بالاتر برد و همه این سال‌ها، آجتان در هر نقش و جایگاهی درست و به اندازه حضور پیدا کرد که جز حک هنرمند با پرستیژ و با شخصیت، نمی‌توان از او ریاد و خاطر نگه داشت. او در آن دیدار از بی‌حوصلگی‌هایش گفت و کمبود متن‌ها و اجراهای درخشان، می‌گفت خیلی دیگر حوصله ندارم و ترجیح می‌دهم بنشینم کتاب بخوانم یا مگر جایی باشد که حس کنم باید بروم کار جوان‌ترها را ببینم و به اندازه خودم به آنها انرژی بدهم چون کار کردن در این روزگار سخت و طاقت‌فرساست. پورحسینی که دیروز بر اثر ابتلا به بیماری کرونا چشم از جهان فرو بست از آن کهنه کارهای مکتب سمندریان و بیضایی و پیتر بروک ...و.ا.سال ۱۳۲۰ در تهران به دنیا آمد و فارغ التحصیل بازیگری از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران بود و یک دوره حرفه‌ای را هم سال ۱۳۳۹ در کلاس آزاد هنرهای دراماتیک زیر نظر حمید سمندریان گذراند. یکی، دوسال بعد از این تاریخ هم به گروه نمایشی «پاسارگاد» پیوست و همکاری جدی‌اش با سمندریان و پری صابری شروع شد و دوسال بعد هم اولین تجربه سینمایی‌اش با غول سینما، یعنی آربی اوانسیان را در «چشمه» تجربه کرد. این آغاز یک دوره باشکوه هنرا قربینی در عرصه هنر نمایش بود که تا دهها ادامه داشت. در نمایش‌های «شنش شخصیت در جست‌وجوی نویسنده» پری صابری با فروغ فرخزاد همبازی شد و نمایش‌های دیگری از جمله، «لئوکادیا»، «مرغ دریایی و آندورا»، را با گروه «پاسارگاد» روی صحنه برد و سال ۱۳۴۶ دنمایش «حکومت زمان خان» و «استرپی» را در اداره تئاتر کار کرد. سال ۱۳۴۸ همکاری‌اش را با کارگاه نمایش شروع کرد که حاصل کار این دوره، نمایش‌های پژوهشی «ادیپ»، «معلم من پی‌ام من»، «باغ آلبالو»، «ویس و رامین»، «انسان، حیوان، تقوا»، «جان نثار کالیگولا و اورگاست» بود. پورحسینی با گروه تئاتر «پیاده» هم دو نمایش به‌نام‌های «شهر ما» و «ظناره مرگ» اجرا کرد. اواسط دهه پنجاه با یک گروه تئاتری در تاتر شهر همراه شد که حاصل این همکاری هم نمایش‌های «خاطرات واکوس‌ها»، «شیون»، «استعاده» و «جنایت و مکافات» بود و از سال ۵۷ و انقلاب که گذشتیم این پورحسینی بود که دمی از هنر آفرینی کنار نگشید و اتفاقاً ایفاگر نقش‌های باشکوهی در نمایش‌هایی مثل «شاه اسکورال»، «تف»، «سیرک با شکوه»، «دکتر فاستوس»، «ماهان کوشیار»، «معمای ماهیار معمار»، «چراغ گاز»، «الفسانه اندوه» و «شب یهودا» و «پاز جویی» را در تئاتر شهر و اداره تئاتر شد. آوردن تکنیک آثاری که او در آنها هنرنمایی کرد چندین و چند صفحه روزنامه طمی کند و شاید نوشتن از پرویز پورحسینی مجال به اندازه کتاب بخواهد تا تصویرگر هنرمند درجه یکی مثل او باشد اما کوتاه از فعالیت‌های سینمایی و تلوزیونی‌اش می‌شود به نقش آفرینی در سریال‌های تلوزیونی مثل «زهر کوی»، «امیرکبیر»، «وزی روزگاری»، «دومین انفجار»، «اتومبیل»، «تصویر یک رؤیا»، «بافته‌های رنج»، «روزالیریت»، «حضرت مریم»، «همسر»، «شب دهم»، «ملاصدرا»، «باران عشق» و «روزهای به یاد ماندنی» اشاره کرد. بازی در فیلم‌های درخشان سینمایی مثل «باشو غریبه کوچک»، «قاتل اهلی»، «رستاخیز»، «مریم مقدس»، «کمیته مجازات»، «کشیک آنجلیکا»، «کمال الملک»، «طلسم»، «رابطه» هم تنها بخش کوتاهی از حضور طولانی مدت، پرنمر و درجه یک او در عرصه سینماست. پرویز پورحسینی از دست هنرمندهای شفته بیضایی بود. هنرمندی که هم برای بیضایی در سینما ایفای نقش کرد و پدری شد که با یک دست از جنگ برگشته و با «باشو» ملاقات می‌کند و هم با کارنامه بلندآیدخش، هنر آفرینی کرده بود، در یک گفت‌وگو درباره همکاری‌اش با بیضایی می‌گوید: «بیضایی خودش برای بازی در نقش «جَم» این نمایش، به من رنگ زد و احترام فوق‌العاده‌ای برای همکاری‌اش قائل بود، درحالی‌که الان کارگردانی که قبلاً خودش دستیار سه بوده و شده کارگردان، دستیار سومش را می‌فرستد تا به من بازیگر رنگ بزند. پورحسینی در همین گفت‌وگو به این نکته اشاره می‌کند که نقش جواد مقدم در فیلم «سگ کشی» اول به من پیشنهاد شده بود اما من آن نقش را دوست نداشتم و قبول نکردم و بعدها فهمیدم که اشتباه کرده‌ام. به هر صورت، دیروز، جمعه، هفت آذر ۱۳۹۹، کرونا، پرونده ظفور و البته بسیار درخشان پرویز پورحسینی را برای همیشه بست تا او از این به بعد در خاطر و یاد هنردوستان ایرانی باقی بماند و آن نقش‌ها به جاودانگی‌اش ادامه بدهد. مردی که تا بود درخشید و در هر درخشش، افتاده مثل درختی تانوار اما سر به زیر، از اهل دل، دلبری کرد و شد از جمله نیک‌های ازبند رفتنی روزگار خود.

■ **شنبه ۸ آذر ۱۳۹۹**

■ **نالی بیست و ششم**

■ **شماره ۷۵۰۲**

مطالعه بود؛ نکته‌ای مهم که دیگر هنرمندان هم نباید از آن غافل شوند چرا که در نهایت می‌تواند به یکی از دلایل موفقیت تبدیل شود. وجود این دوست قدیمی نه فقط در عرصه تئاتر مملو از عشق بود که در زندگی شخصی‌اش هم چنین روحانی در پیش گرفته بود؛ با این حال خیلی زود و در جوانی همسرش را از دست داد. زنی که عاشقانه او را دوست داشت؛ اما ایستاد، آن هم محکم و استوار. پسرش را بزرگ کرد، هنر را رها نکرد و به جایگاهی رسید که امروز از نام‌های ماندگار تئاترمان به شمار می‌آید. پرویز یکی از سرمدمداران عشق بود؛ عاشقی که هرگز گرفتار سینمای ابتذال نشد؛ کارهایی که با بازی هنرمندانه او ماندگار شده‌اند امروز بهترین مصداق بر این گفته‌اند.

مهربانی اش بی حد و مرز بود



محمّد مظفری
بازیگر

من از سال ۱۳۵۱ با پرویز پورحسینی آشنا شدم و از همان زمان هم رابطه و دوستی ما شکل گرفت و مدتی هم در کارگاه نمایش با هم بودیم و یکی دو کار با هم انجام دادیم. حتی اگر تکراری ست و احتمالاً دوستان بسیاری به این خصیصه پرویز اشاره کرده و می‌کنند اما من هم باید بگویم که او چه مرد نازنین و باسواد یی بود. همراه بود و رفیق، چه برای دوست چه برای غریبه. واقعاً پیدا کردن کلمه‌ای که پرویز پورحسینی را به تمامی تصویر کند یکی از سخت‌ترین کارهایی‌ست که در عمرم انجام داده‌ام. بگذارید بگویم پرویز به معنی واقعی کلمه انسان بود و چنان شخصیتی بزرگ و دوست‌داشتنی داشت که همه را مجذوب خودش می‌کرد. بیش و نگاهش به هنر و ادبیات نمایش خاص خودش بود و همه اینها البته و البته باعث نشده بود وارد عرصه‌هایی شود که بسیاری از هنرمندان می‌شوند و زندگی‌شان را پر از حاشیه می‌کنند. محال بود کسی سؤالی از او پرسد و برای جواب سؤال وقت نگذارد یا بگوید جواب درست نشود. عاشق جوان‌ها بود و همیشه دوست داشت کنارشان باشد و به آنها انرژی بدهد و دلسوزشان بود. کسانی مثل پورحسینی‌ها اسطوره‌های ادبیات و نمایش ایران هستند که یکی یکی از بین می‌روند و آدم فقط می‌تواند بگوید خدا لعنت کند این ویروس را که دارد یکی یکی آدم‌هایی به این بزرگی را از ما می‌گیرد. ما هنرمندان سه نوع زندگی داریم؛ زندگی شغلی، شخصی و زندگی اجتماعی و پرویز در هر سه اینها نمونه بود و الگو. چه در کار که بسیار جدی بود و وقتی حضور در کار را قبول می‌کرد پشت روی آن وقت می‌گذاشت و اصولاً هم با کارگردان‌های بزرگی کار کرد و این کارگردان‌ها هم می‌دانستند چرا پرویز پورحسینی در نوع خودش یگانه و کم‌نظیر است. روی نقش‌هایش با وسواس زیاد مطالعه می‌کرد و همیشه آماده جلوی دوربین را روی صحنه می‌رفت. در زندگی اجتماعی‌اش هم با مردم خیلی صمیمانه برخورد می‌کرد و واقعاً مردم را دوست داشت و هیچ وقت خودش را برای کسی نمی‌گرفت. در زندگی خصوصی‌اش هم با اینکه رنج‌های زیادی کشید اما همین رنج‌ها او را به انسانی دلسوز و حامی تبدیل کرد که همیشه هواخواه خانواده و نزدیکانش بود. من و بسیاری دیگر از جامعه‌همه واقعا در شوک از دست دادن او هستیم. یاد می‌آید سر ضبط فیلم «کشتی آنجلیکا» قرار بود او صحنه‌ای اسب سواری کند اما اسب سرکشی می‌کرد و راه نمی‌داد. مهتر آمد و اسب را تنبیه کرد. پرویز شدت ناراحت شد و دلش برای اسب سوخت. به مهتر گفت شاید مشکلی دارد که سرکشی می‌کند، به جای تنبیه کردن، ببین مشکلت چیست. مهربانی‌اش بی حد و مرز بود.

هنرمندی آراسته به اخلاق و منشی نیک و والا



امین تارخ
بازیگر سینما، تئاتر و تلوزیون

دوستی من و پرویز پورحسینی به سال‌های خیلی قبل برمی‌گردد؛ اوایل سال ۵۰ بود و من سال اول دانشگاه بودم و در دانشکده هنرهای زیبا تحصیل می‌کردم و پرویز سال سوم بی چهارم داشگاه بود و این آشنایی شکل گرفت، البته پیش‌تر با فعالیت او در کارگاه نمایش آشنایی داشتم و در همان سال‌ها یکی از بهترین نقش‌هایی که او ایفا کرد بازی در نمایشنامه «کالیگولا» و در همین نقش به کارگردانی آربی اوانسیان بود که در جشن هنر شیراز برگزار شد و بی شک این نمایش یکی از درخشان‌ترین تئاترهای آن زمان بود که مورد ستایش همه علاقه‌مندان قرار گرفت و بی شک پرویز پورحسینی در طول پنج دهه زندگی موفق هنری، یکی از بهترین بازیگران تئاتر و سینما و تلوزیون ما است. او علاوه بر حضور درخشان و اثر گذار در تئاتر ایران، در سینما و تلوزیون هم نقش‌های بسیار زیبا و ارزنده‌ای از خود به جا گذاشته است اما همیشه خود را بازیگر تئاتر می‌دانست مانند دیگر بازیگران که از تئاتر به سینما راه پیدا کردند و این بیانگر هنر بی بدیل او در عرصه تئاتر بود و همگان شاهد شاهکارهای ارزشمند او بوده و هستند.

کمتر کسی را می‌شناسم که عشقی وافر و قریب به پرویز پورحسینی نداشته باشد چرا که هنرمندی آراسته به اخلاقی نیک و شخصیت انسانی والا بود و منش موقری داشت و این اخلاق حرفه‌ای او بسیار بسیار ستودنی است و امیدوارم این اخلاق و منش الگوی همگان قرار بگیرد و نکات حرفه‌ای را که از خود بر جای گذاشته است بیاموزیم و باز هم امیدوارم یادگارهای پرویز به وسیله دیگر دوستان ماندگار شود. پرویز پورحسینی هنرمندی ارزشمند بود و هست و است آنکه یابانی داشته باشد چرا که به قول ناصر تقوایی، هنرمندان هرگز نمی‌میرند و فراموش نمی‌شوند، بویژه بازیگران؛ به این دلیل که هر زمان که دلتنگی باشد آثار و فیلم‌ها آنها قابل دسترسی است و می‌توان تجدید دیداری کرد اما با این اوصاف مرگ واقعتاً است و بسیار متأسفم که پرویز پورحسینی دیگر در بین ما نیست و این ضایعه دردناک را به ملت ایران، خانواده این هنرمند و به همه دوستان و همکارانم تسلیت می‌گویم.

همه ما روزهای بسیار سختی را می‌گذرانیم، دوستان عزیز و عزیزان‌مان مانند برگ خزان می‌ریزند و هیچ کاری از دست کسی بر نمی‌آید. امروز پرویز پورحسینی و پیش‌تر کامبوزیا پرتوی و دیگر دوستان صمیمی‌ام. تنها امیدوارم که این ویروس ساخته دست بشر نباشد و خدا نگذرد و نبخشد اگر کسی با اهداف سیاسی یا اقتصادی این ویروس را وارد جهان کرده است. من هنوز باور نکرده‌ام این ویروس در طبیعت وجود دارد چرا که طبیعت اینقدر بی رحم نیست و بسیار متأسفم اگر این ویروس ساخته دست بشر باشد و اگر این موضوع اثبات شود، کثیف‌تر از انسان، خودش است که این بلاها را می‌آفریند.

شاهکاری شده بود. پس از دیدن این نمایش پرویز پورحسینی با دانش و تواضعش به یکی از بازیگران محبوب تبدیل شد. برخلاف بسیاری از بازیگران امروز که با آثار که با حواشی پیرامون زندگی شخصی‌شان به یاد می‌آیند، پرویز پورحسینی، در پیش و بی حاشیه، به هر نقشی‌جان می‌بخشید و هم در سینما و هم در تئاتر هنرمندانه می‌درخشید. از روزی که خبر بستری شدن پرویز پورحسینی رسانه‌ای شد و روزهای بعد که پسرش از بهبود بد پرن‌ش می‌گفت، باور داشتم که او آن چشمان جادویی برمی‌خیزد دوباره زندگی را از سر می‌گیرد. اما اوهم مانند هنرمندان بسیار دیگری از این روزهای تلخ، رفت تا آرامش را در جای دیگری بیابد.

پرویز پورحسینی به روایت تصویر

نوشتن از چهره‌ای که عادت داشته‌ایم او را در سینما و تلوزیون و روی صحنه تئاتر ببینیم پس از مرگ سخت است. پرویز پورحسینی یکی دیگر از چهره‌هایی است که بیماری کرونا او را از ما گرفت و این بهانه تلخ باعث شد نگاهی بیندازیم به ماندگارترین نقش‌هایی که از او در ذهن‌مان داریم.

■ **طلسم**



داستانی ترسناک در سینمای تازه جان گرفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی آنقدر جذاب بود که بعد از گذشت ۳۴ سال هنوز هم خیلی‌ها پرویز پورحسینی را با بازی اش در فیلم «طلسم» می‌شناسند، فیلمی که براساس «قلعه کولاک» نوشته بهرام بیضایی توسط داریوش فرهنگ ساخته شد و پرویز پورحسینی نقشی خاص را در آن بازی کرد. پیشکار به ظاهر بی‌آزار و آرام شازده که هر چه قصه پیش رفت فهمیدیم پشت چهره و چشمان آرامش یک مجرم ترسناک قرار دارد که بی حد و مرز می‌تواند بی‌رحم باشد. بازی خوب پرویز پورحسینی در این فیلم باعث شد تا مدت‌ها به او نقش‌هایی شبیه آن پیشنهاد شود. تعقیب و گریز، عروس شازده و پیشکار در اتاق آینه‌ه قصر یکی از ترسناک‌ترین صحنه‌های سینمای ایران است.

■ **باشو غریبه کوچک**



«باشو غریبه کوچک» فیلمی که تلخی جنگ را به تصویر می‌کشید و پرویز پورحسینی در این تصویر نقش پررنگی داشت. او در فیلم بهرام بیضایی نقش همسر «نالی» را داشت. زنی شمالی که باشو را به فرزندی پذیرفت؛ تا با وجود همه مخالفت‌های همسرش، یکی از به یادمندنی‌ترین صحنه‌های این فیلم زمانی است که همسر «نالی» به روستا بازمی‌گردد، رویه روی باشو می‌ایستد و وقتی باشو از او می‌پرسد کیست؟ می‌گوید: «پدرت». باشو دستش را به سمش دراز می‌کند تا با هم دست بدهند اما جای دست راست مرد خالی است.

■ **دکتر فاستوس**



■ **کمال‌الملک**



■ **هزارستان**



پرویز پورحسینی در سریال دوست داشتنی و خاطره انگیز «هزارستان» به کارگردانی علی حاتمی حضور داشت. فیلم «کمال‌الملک» سال ۱۳۶۲ ساخته شد و پورحسینی در آن در نقش «کامران میرزا» ظاهر شد. یک نقش منفی و سخت که با اینکه کوتاه بود با بازی خوب پورحسینی ماندگار شد و در ذهن‌ها ماند.

پرویز پورحسینی در سریال دوست داشتنی و خاطره انگیز «هزارستان» به کارگردانی علی حاتمی نقشی خاص و متفاوت داشت. در کنار همه شخصیت‌های نسبتاً عجیب و غریب این سریال، پورحسینی نقش «متین السلطنه» را بازی کرد. مدیر روزنامه عصر جدید که توسط کمیته مجازات به قتل رسبد. صحنه قتل او در میان

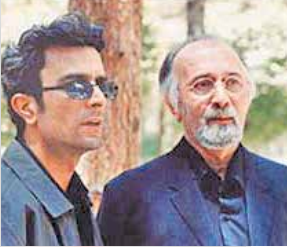
یک سخنرانی یکی از بهترین صحنه‌های این سریال بود.

■ **رابطه**

یکی از نخستین فیلم‌هایی که درباره ناشنوا یان در ایران ساخته شد با بازی خوب و درخشان پورحسینی بیشتر در ذهن مردم ماند. او در فیلم «رابطه» به کارگردانی پوران درخشنده نقش پدری را بازی کرد که یک فرزند ناشنوا داشت. پدری سستی و مهربان که با شنوایی‌فروزش دچار مشکلات عصبی شده بود.

نقشی که تماشاگر گاهی از دستش در نهایت تنفر قرار می‌گرفت و گاهی برایش دل می‌سوزاند و همه اینها با بازی خوب پورحسینی در این نقش امکان پذیر شد.

■ **کارنامه‌بنداریدخش**



نمایشی که سال ۱۳۷۶ با کارگردانی بهرام بیضایی در تاتر شهر روی نقش‌های او در تلوزیون در سریال «اولین شب آرامش» به کارگردانی احمد امینی بود. سریالی که سال ۱۳۸۵ با بازی مهدی پاکدل و مهتاج نجمی پخش شد و پرویز پورحسینی در آن نقش «جلال شایان» را بازی کرد. دوست خانوادگی علیرضا با بازی مهدی پاکدل که همیشه کنارش بود و با آرامش و مهربانی تلاش می‌کرد مشکلاتش را حل کند. اما جلال شایان یک راز بزرگ داشت؛ او سال‌ها به مادر علیرضا علاقه داشت و با این علاقه زندگی کرد بدون اینکه آن به زبان بیاورد.